

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایات دلالت کننده بر دیدگاه مشهور

مشهور مدعیان این است که اگر يك مالي در دست شخصي تلف شد یا شخصي عدواناً آن را اتلاف کرد و آن مال قيمتي باشد، این «يضمن بالقيمة ولو مع تعسر المثل» که ذیل این گاهی اوقات توجه نمی‌شود. مشهور می‌گویند ولو يك مال قيمتي مثل لباس، اگر تلف شد ضمان به قیمت است منتهی با این اضافه‌ای که دارند، ولو مع تعسر المثل.

نکاتی را در بحث گذشته عرض کردیم، مسئله‌ی بنای عقلا را روی بیانی که امام و مرحوم آقای خوئی دارند و بیان دیگری که خود ما به آن رسیدیم اینها را ذکر کردیم و گفتیم اجمالاً ما باید ببینیم روایاتی که از آن استفاده می‌شود مال قيمتي ضمانش به قیمت است، این روایات را بررسی کنیم ببینیم چه نتیجه‌ای گرفته می‌شود و بعد ببینیم نسبت این روایات با مسئله‌ی بنای عقلا چگونه است؟ آیا بنای عقلا این روایات را خراب می‌کند یا روایات، بنای عقلا را خراب می‌کند؟ این را باید نتیجه‌گیری کنیم.

به روایاتی استدلال شده بر اینکه در قیمتات ضمان به قیمت است.

روایت اول[1]: أمه‌ی مبتاعه

از روایت اول تعبیر می‌کنند به روایت امه‌ی مبتاعه، يك کسی کنیز دیگری را برداشته فروخته و بعد مشتری آمده این کنیز را مستولده کرده، یعنی از این کنیز يك ولدي به دست آورده و بچه‌دارش کرده. بعد از اینکه بچه‌دار شده مالك اصلي کنیز پیدا شده و می‌گوید این کنیز من است، از امام (علیه السلام) حکم این مورد را سؤال می‌کنند، این روایت را در جلد 21 وسائل الشیعه صفحه 204 باب حکم ما لو بیعة الامه بغير إذن سيدها، اگر امه‌ای را بدون اذن مولایش بفروشند و بعد این امه از مشتری بچه‌دار شود. «جميل بن دراج عن أبي عبدالله (عليه السلام) في الرجل يشتري الجارية من السوق فيولدها، ثم يجيء مستحق الجارية» که مستحق الجارية همان مالك جاریه است. امام (علیه السلام) فرمودند يأخذ الجارية المستحق، مستحق یعنی مالك جاریه را می‌گیرد و يدفع إليه المبتاع القيمة الولد، مبتاع یعنی مشتری، مشتری قیمت این ولد را به این مالك می‌دهد، آن وقت بعد «ويرجع علي من باعه بئمن الجارية» این مشتری به آن کسی رجوع می‌کند که فضولاً جاریه را آمده به این فروخته و ثمن را می‌گیرد، گاهی اوقات بعضی از آقایان سؤال می‌کنند که این قاعده‌ی المغرور يرجع إلي الغار دلیلش کجاست؟ المغرور يرجع إلي من غره، یعنی اگر کسی در معامله‌ی دیگری آمد او را فریب داد، اینجا در اثر فریب خوردن این متحمل يك خساراتی هم شد، این باید رجوع کند به آن کسی که این را فریب داده، اینجا در این روایت این شخص به دروغ گفته این کنیز مال خود من است و فروخته، این هم به اعتبار اینکه این کنیز مال این است او را خریده و از آن بچه هم پیدا کرده، این دلیل برای قاعده‌ی غرور است.

بعضی از بزرگان يك وقتی از منم سوال می‌کردند، در روایات و ابواب نداریم يك روایتی که «المغرور يرجع إلي من غره» اما

این روایت دلالت بر این معنا به خوبی دارد «و يرجع» یعنی این مشتری پول این بچه را باید به مولایش بدهد و بچه را خود مشتری برمی‌دارد ولی این ضرری که برایش وارد شده يرجع علی من باعه بضمن الجارية و قيمة الولد التي أخذت منه، هم پول جاریه را که به او فضولی داده می‌گیرد، هم قیمت این ولدی که به مولا داده را می‌گیرد. سؤال اینکه چرا باید پول این ولد را به مولا بدهد؟

جاریه و عبد عنوان مال را دارد و منافع مستوفاد را انسان ضامن است، اگر انسان مال دیگری را برداشت و استفاده کرد، منافع مستوفاد مسلم متعلق برای ضمان است، این جزء منافع مستوفاد است لذا باید قیمتش را بپردازد. حالا شاهد در اینجا این است که این ولد قیمی است، مثلی نیست. ولد قیمی است و در روایت امام (علیه السلام) می‌فرمایند «و يدفع إليه» یعنی به آن مالک «المبتاع القيمة للولد» مشتری قیمت ولد را باید به مالک بدهد، ولد قیمی است، امام (علیه السلام) حکم کرده به اینکه ضمانش هم به قیمت است، این استدلال تا اینجا درست است، اما به درد مدعی مشهور نمی‌خورد. مشهور قائلند به اینکه در قیمیات ضمان به قیمت است، گفتیم يك اضافه‌ای هم دارد و آن «ولو مع تعسر المثل» است، در این روایت اصلاً تعسر مثل معنا ندارد، اینجا نمی‌شود بگوئیم این مشتری به مولا بگوید این بچه را من برمی‌دارم و مثلش را به شما می‌دهم، مثل در آن امکان ندارد.

روایت دوم [2]: سفره مطروحه

روایت دوم که در جلد سوم وسائل صفحه 493 است، روایتی است که هم در اصالة البرائة کفایه و رسائل و اصول خارج خواندیم، جاهای مختلفی مطرح می‌شود، در بحث اصالة الطهارة هم مطرح می‌شود، عنوانش هست روایت سفره مطروحه؛ مفادش این است که يك کسی در يك جایی می‌رود می‌بیند يك سفره‌ای در بیابان مطروحه است و علي الظاهر کسی تسلط بر آن ندارد، در این سفره پنیر هست، تخم‌مرغ هست، گوشت هست، امام (علیه السلام) می‌فرماید این سفره مطروحه را، این لحم و خبز و تخم‌مرغ و پنیر را استفاده کند و بعد اگر مالکش آمد قیمتش را به او بدهد. روایت این است «علي بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله (عليه السلام) إن أمير المؤمنين (عليه السلام) سئل عن سفرة وجدت في الطريق مطروحة» از يك سفره‌ای که در کنار جاده افتاده بود «كثير لحمه» گوشت زیادی در آن بود «و خبزها و بيضها و جُبْنُه» نان و تخم‌مرغ و پنیر در آن بود «و فيها سَكِينٌ» يك چاقو هم در کنارش بود، البته در بعضی از نقل‌ها به سَكِين، سَكْر دارد، یعنی شکر. «فقال أمير المؤمنين (عليه السلام) يَقُومُ ما فيه» آن کسی که این سفره را پیدا کرده خودش تقویم کند «ثم يؤكل لأنه يفسد و ليس له بقاء» آن را بخورد، انسان از این قسمت استفاده می‌کند که هر مال که از دیگران باشد، يك کسی به منزل انسان آمده يك مالی را جا گذاشته و رفته و فعلاً هم به آن دسترسی نیست، اگر انسان استفاده نکند فاسد می‌شود، اینجا شرع اجازه داده که انسان این را استفاده کند و قیمتش را به مالکش بدهد، «لأنه يفسد و ليس له بقاء فإن جاء طالبها غرموا له الثمن» حضرت فرمود گوشت و تخم‌مرغ و ... سفره را بخورد، قیمت‌گذاری کند و اگر مالکش آمد ثمنش را به عنوان غرامت بپردازد.

حالا شاهد در این روایت این است که لحم قیمی است، الآن شما رفتید يك گوشتی از قصابی خریدید، اگر کسی از شما گرفت و آن را تلف کرد باید پولش را به شما بدهد، نمی‌تواند بگوید من يك لحمی مثل آن لحم به شما می‌دهم! نه، بیض قیمی است.

پارسال عرض کردیم تعاریفی برای مثلی و قیمی ذکر شده، همه را بیان کردیم، آخرش به این نتیجه رسیدیم که ملاکش عرف است، عرف تخم‌مرغ را قیمی می‌داند، شما الآن این تخم مرغ را نمی‌دانید زرده‌ای که داخلش هست به اندازه‌ی زرده‌ای که داخل در آن تخم‌مرغ بوده هست یا نیست؟ لذا قیمی است و مثلی نیست. مثلی را مشهور معنا می‌کردند ما تساوت اجزاءها بحسب القيمة، اما این اینطور نیست. پس اینها قیمی است و امام (علیه السلام) فرمودند غرموا له الثمن، ثمن را بپردازد.

روایت سوم [3]: عبد مشترک

روایت سوم باز روایت موثقه است، روایت عبد مشترک است، سه نفر مالك يك عبد هستند، یکی از این شرکا آمده از این عبد به نسبت سهم خودش آزاد کرده، يك عبدي که يك سومش آزاد شده باشد آن دو سوم دیگرش به درد نمی‌خورد و نمی‌شود از آن

استفاده کرد، شرع آمده گفته این کسی که این يك سوم را آزاد کرده باید پول آن دو نفر را و سهم دو نفر را بدهد و آزاد کند! عبد قیمی است و این آدم موجب فساد برای مال دیگران شده و ضامن است و باید قیمتش را بپردازد.

در جلد 23 وسائل صفحه 37 باب 18 ابواب عتق حدیث پنجم موثقه سماعه «عن سماعه قال سألته عن المملوك بين شركاء فيعتق أحدهم نصيبه» یکی از شرکا سهم خودش را آزاد می‌کند «فقال (عليه السلام) هذا فسادٌ علي أصحابه» این کاری که این شخص کرده درست است که يك خدمتی به این عبد کرده ولي تضییع مال دیگران را کرده! «يقوم قيمة» واقعاً روایات معدنی است برای فقیه که بتواند جاهای زیادی استفاده کند، حالا اگر يك زمینی را که این زمین مشاء بین چند نفر است، هنوز افزای هم نشده! کسی آمد سهم خودش از این زمین را وقف کرد، سهم مشاء (نه معین، معین بحثی ندارد)، آمد سهم مشاء خودش را وقف کرد و ما هم گفتیم ادله‌ی وقف اختصاص به مال معین ندارد، آدم يك چیزی را که می‌خواهد وقف کند باید مال انسان باشد ولو مشاء باشد. ادله می‌گوید که این اصل وقف صحیح است، حالا اصل وقف صحیح است. من با دیگری شریک بودم سهم مشاء خودم را وقف کردم، اولاً دیگری نمی‌تواند از این استفاده کند چون هر جزءش مشاء عنوان وقف را دارد. بعضی‌ها وقف مشاء را درست نمی‌دانند.

علي ايّ حال از این روایت می‌شود استفاده کرد که اینکه آمد وقف کرد، وقف صحیح است ولي باید سهم دیگری را هم بخرد و پولش را به دیگری بپردازد. چون موجب فساد شده.

اینجایی که چند نفر يك عبدي دارند مشترکاً، یکی سهم خودش را آزاد می‌کند، امام (عليه السلام) می‌فرماید «هذا فسادٌ علي أصحابه، يقوم قيمة»، باید قیمتش را مشخص کنند «ويضمن الثمن الذي اعتق» آن ثمنی که اعتاق کرده بود را ضامن است و باید آن را به بقیه شرکا بدهد «لأنه أفسده علي أصحابه» حالا شاهد این روایت هم این است که عبد قیمی است و اینجا کسی آمده ضامن شده، چون موجب فساد شده، امام هم حکم به قیمت کردند، می‌توانست بفرماید که این يك عبد 90 کیلویی بوده و آمده يك سوم خودش را آزاد کرده و پرود يك عبد 60 کیلویی به این دو نفر دیگر بدهد، این حرفها نیست و باید قیمتش را بپردازد.

روایت چهارم[4]:

روایت چهارم در جلد 25 وسائل صفحه 459 در باب ابواب لقطه حدیث هفتم باب 13؛ روایت را از قرب الإسناد نقل می‌کنند، آقایانی که سال گذشته تشریف داشتند، ما ظاهراً یکی دو جلسه راجع به قرب الإسناد از نظر اینکه مولف این کتاب کیست؟ آیا می‌شود به این کتاب استناد کرد یا نه مفصل بحث کردیم. «عن عبدالله بن الحسن بن علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر (عليه السلام) قال سألته عن رجل أصاب شاةً في الصحراء» يك مردی يك گوسفندی را در صحرا و بیابان پیدا کرده «هل تحلّ له؟» این گوسفند حلال است؟ «قال قال رسول الله» امام کاظم از پیامبر نقل کرد که پیامبر فرموده که این گوسفند «هي لك أو لأخيك أو للذئب» این گوسفند سه احتمال بیشتر ندارد! یا تو باید برداری، یا بگذاری مالکش بردارد، یا اگر تو و مالک برنداری آن را گرگ برمی‌دارد! «فخذها و عرفها» این را بگیر و تعریف کن و بگو چنین گوسفندی پیدا شده «حيث أصبتها فإن عرفت فردّها إلي صاحبه» اگر صاحبش را شناختی به او برگردان «و إن لم تعرف فكل» اگر صاحبش را پیدا نکردی گوسفند را بکش و بخور، «و أنت ضامنٌ لها إن جاء صاحبها يطلب ثمنها أن تردّها عليه» اگر مالکش آمد و طلب ثمنش کرد تو ثمن را بر او رد کنی.

گوسفند قیمی است یا مثلی؟ قیمی. شاهد این است که گوسفند قیمی است و پیامبر فرموده باید قیمتش را بپردازد.

روایت پنجم[5]:

روایت پنجم مرسله‌ی صدوق است در همان ابواب لقطه است باب دوم حدیث نهم؛ «إن وجدت طعاماً في مفازة» این روایت مثل روایت دوم است، اگر يك طعامی را در بیابان پیدا کردی «فقومه علي نفسك لصاحبه» تو قیمتش را مشخص کن «ثم كله فإن جاء صاحبه فردّه عليه القيمة» اگر صاحبش آمد باید قیمت رد شود.

روایت ششم باز موثق‌ه‌ی اسحاق بن عمار است، «سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)» اسحاق بن عمار می‌گوید از امام کاظم (علیه السلام) سؤال کردم «عَنِ الرَّجُلِ» يك مردی «يُرهن الرهن بمائة درهم و هو يساوي ثلاث مائة درهم» کسی می‌آید رهنی را می‌گذارد در مقابل صد درهم، در حالی که این عین مرهونه خودش سیصد درهم ارزش دارد «فِيهِلِكَ» چون هر دو احتمال در این روایت هست، «يُهِلِكَ» یعنی خودش خود به خود تلف شد، یعنی این عین مرهونه در دست مرتهن، مرتهن صد درهم به رهن داده و يك جنس سیصد درهمی از او گرفته به عنوان وثیقه، حالا این جنس سیصد درهمی يُهِلِكَ یا اینکه يَهْلِك! «أُ عَلَى الرَّجُلِ أَنْ يَرِدَ عَلَى صَاحِبِهِ مائة درهم» حالا این جنس سیصد درهمی تلف شد، سائل از امام سؤال می‌کند که آیا این مرتهن باید دوپست درم بقیه را به رهن برگرداند، «قَالَ نَعَمْ» امام فرمود بله، «لأنَّه أَخَذَ رهنًا فِيهِ فَضْلٌ وَ ضَيْعَةٌ» مرتهن آمده يك رهنی را گرفته که زائد بر آن پولی بوده که به رهن داده خود این هم تلف کرده، پس نسبت به این دوپست درم ضامن است. «قُلْتَ فَهَلْكَ نِصْفُ الرهن» باز از امام سؤال کرد که حالا اگر نصف این عین مرهونه تلف شود «قَالَ عَلِيٌّ حَسَابُ ذَلِكَ» به همان حساب قبلی است، یعنی اگر فرض کنید این آدم صد درهم گرفته و الآن از آن مال سیصد درهمی نصفش تلف شده، به همان حساب باید برگرداند، در مثال قبلی این بود که کُلُّش تلف شده باید دوپست درم برمی‌گرداند، در این مثال این است که نصفش هست، نصفش هست باید آن نصف باقیمانده را بعلاوه‌ی آن مقدار تفاوت به رهن برگرداند، نصف باقی مانده 150 درهم ارزش دارد، این صد درهم پول داده بود پس 50 درهم دیگر هم باید برگرداند.

باز سائل سؤال کرده «قُلْتَ فَيَتَرَادُّانَ الْفَضْلُ» بالأخره این اضافه باید ترداد شود، یعنی اگر از هر طرفی اضافه بود، باید آن طرف اضافه را برگرداند، اگر رهن آمده صد درهم گرفته جنس سیصد درهمی گذاشته، آن اضافه را مرتهن باید برگرداند، بالعکس؛ اگر رهن آمده سیصد درهم گرفته و جنس صد درهمی گذاشته، اگر این جنس صد درهمی از بین رفت رهن باید دوپست درم دیگر برگرداند. سائل از امام (علیه السلام) سؤال می‌کند که آیا این اضافه چه از ناحیه‌ی رهن و چه از ناحیه‌ی مرتهن، این باید رد شود؟ امام می‌فرماید بله باید رد شود. شاهد در اینجا این است که مستدل می‌گوید این فضل همان صد درهم و دوپست درم است، یعنی همان قیمت است و این عین مرهونه وقتی که تلف می‌شود امام می‌فرماید آن اضافه‌اش را مرتهن باید به رهن برگرداند، به چه نحوی هم باید برگرداند؟ با پول. عین مرهونه مثلاً يك فرش بوده که سیصد درهم ارزش داشته، امام نمی‌فرماید به جای دوپست درم برود يك فرش دوپست درم به او بدهد، نه! می‌گوید باید پولش را بپردازد.

در این روایت بیان استدلال این است که عین مرهونه خواه مثلی باشد خواه قیمی، يك وقت فرش می‌گذارد، يك وقت لباس یا گندم می‌گذارد، رهن چیزهای مختلفی را رهن می‌گذارد، الآن سند منزل را به عنوان رهن می‌گذارد، منزل قیمی است. در روایت امام (علیه السلام) می‌فرماید طرفین تَرَادُّ فضل باید بکنند، مطلقاً قیمت اضافه را باید بدهند خواه عین مرهونه مثلی باشد خواه قیمی! خواه مثل متعذر باشد یا نباشد، خواه برای قیمی مثلی باشد یا نباشد، به تعبیر فنی‌تر اگر بخواهیم بگوئیم امام (علیه السلام) در همه‌ی موارد فرمودند قیمت باید داده شود، یعنی امام (علیه السلام) دیگر ترك استفسال کردند، تفصیل ندادند و فرمودند اگر آن عین مرهونه مثلی است ما به التفاوت به مثل داده شود، اگر آن عین مرهونه قیمی است ما به التفاوت به قیمت داده شود، لذا اصلاً از روایت استفاده می‌شود مطلقاً ضمان به قیمت است، یعنی يك مقدار فراتر از این مدعا. مدعا این است که ما می‌خواهیم بگوئیم القیمی یضمن بالقيمة، ولی این يك مقدار فراتر از مدعاست که در تمام این موارد چه مثلی باشد و چه قیمی باشد، چه مثلش متعذر باشد و چه نباشد، چه برای قیمی مثلی یافت شود یا نشود، در تمام این موارد ضمان به قیمت است و خود اینکه امام (علیه السلام) در این روایت اول فرموده أن يَرِدَ عَلَى صَاحِبِهِ معتي درم کشف از این می‌کند که وقتی مال تلف شد آنچه بر ذمه می‌آید پول و قیمتش است، نفرموده اگر قیمی است يَرِدَ عَلَى صَاحِبِهِ معتي درم، نفرموده اگر مثلی است! مطلقاً یعنی هم در مثلیات و هم در قیمیات آنچه بر ذمه می‌آید همین معتي درم است.

و باز اگر ما این روایت را به جای اینکه يُهُلِكَ یا يَهْلِك بخوانیم، يُهُلِكَ بخوانیم چه نتیجه‌ای می‌توانیم از آن بگیریم؟ اگر يَهُلِكَ خواندیم این نتیجه را می‌گیریم که اگر این عین مرهونه در يد مرتهن بدون تقصیری از مرتهن تلف شد، مثل حیوان، باز مرتهن

در بحث حدیث علی الید یک اشکال سندی مهمی وجود دارد به خاطر همان اشکال سندی مثل مرحوم آقاي خوئي در تمام فقه می‌فرمایند حدیث علی الید ضعیف السند است و کنار بگذارید. مثل امام که شهرت فتوایی را هم معتبر و جابر ضعف سند می‌دانند اشکال صغروی می‌کنند و می‌گویند در حدیث علی الید ما شهرت فتوایی هم بین القدماء نداریم. آن وقت آنجا این بحث می‌شود که حدیث علی الید را اگر از دست ما گرفتید ما آنجایی که بخواهیم بگوئیم اگر کسی مال دیگری در یدش بود، این شخص خودش این را اتلاف نکرد ولی خود به خود بتلف سماوی تلف شد، آیا ضامن هست یا نه؟ اگر حدیث علی الید را از ما گرفتید چه دلیل دیگری می‌توانیم داشته باشیم؟ می‌گوئیم دلیلش این روایت است، این روایت که می‌فرماید آن یرد علی صاحبہ مأة درهم دلالت بر این دارد، مخصوصاً تعبیر «لأنه أخذ رهناً فيه فضل». قدر متیقن همین است که مدعی ما اثبات می‌شود که ضامن در قیمیات به قیمت است.

این روایت باز نکات دیگری دارد، آقایان این روایت را دقت بفرمایید، هنوز ما جمع‌بندی نکردیم.

نکته‌ای را که می‌خواهم تذکر بدهم و در کلمات هم ندیدم، اینکه مثلی و قیمی اصطلاح در فقه است، آیا می‌توانیم بگوئیم این قیمت در این روایت در مقابل مثل است؟ آیا در روایات هم چنین اصطلاحی وجود دارد یا نه؟

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

[1]. «26902 و بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي رَجُلٍ اشْتَرَى جَارِيَةً فَأَوْلَدَهَا فَوُجِدَتْ الْجَارِيَةُ مَسْرُوقَةً قَالَ يَأْخُذُ الْجَارِيَةَ صَاحِبُهَا وَ يَأْخُذُ الرَّجُلُ وَلَدَهُ بِقِيمَتِهِ وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِي قَبْلَهُ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ» وسائل الشيعة، ج 21، ص 204، ح [26903] 3.

[2]. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) سُئِلَ عَنْ سَفَرَةٍ وَجِدَتْ فِي الطَّرِيقِ مَطْرُوحَةً كَثِيرَ لَحْمٍ وَ خُبْزًا وَ جُبْنًا وَ بَيْضًا وَ فِيهَا سَكِينٌ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَقُومُ مَا فِيهَا ثُمَّ يُؤْكَلُ لِأَنَّهُ يَفْسُدُ وَ لَيْسَ لَهُ بَقَاءٌ فَإِذَا جَاءَ طَالِبُهَا غَرِمُوا لَهُ النَّعْمَ قِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لَا يُدْرِي سَفَرَةٌ مُسْلِمٌ أَمْ سَفَرَةٌ مَجُوسِيٍّ - فَقَالَ هُمْ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَعْلَمُوا» همان، ج 3، ص 493، ح [4270] 11.

[3]. «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا (عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيِّ وَ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ جَمِيعاً) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ الْمَمْلُوكِ بَيْنَ شَرِكَاءَ فَيُعْتَقُ أَحَدُهُمْ نَصِيبَهُ فَقَالَ هَذَا فَسَادٌ عَلَى أَصْحَابِهِ يَقُومُ قِيمَةٌ وَ يَضْمَنُ النَّعْمَ الَّذِي أَعْتَقَهُ لِأَنَّهُ أَفْسَدَهُ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ» همان، ج 23، صص 37 و 38، ح [29052] 5.

[4]. «32353 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ شَاةً فِي الصَّحَرَاءِ هَلْ تَحِلُّ لَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذَّبِّ فَخُذْهَا وَ عَرِفْهَا حَيْثُ أَصْبَتْهَا فَإِنْ عَرَفْتَ فَرُدَّهَا إِلَى صَاحِبِهَا وَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْ فَكُلْهَا وَ أَنْتَ ضَامِنٌ لَهَا إِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا يَطْلُبُ ثَمَنَهَا أَنْ تَرُدَّهَا عَلَيْهِ وَ رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ إِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا يَطْلُبُهَا أَنْ تَرُدَّ عَلَيْهِ ثَمَنَهَا» همان، صص 459 و 460، ح [32353] 7.

[5]. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ وَقَالَ الصَّادِقُ (ع) أَفْضَلُ مَا يَسْتَعْمَلُهُ الْإِنْسَانُ فِي اللَّقْطَةِ إِذَا وَجَدَهَا أَنْ لَا يَأْخُذَهَا وَلَا يَنْعَرِّضَ لَهَا فَلَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوْا مَا يَجِدُونَهُ لَجَاءَ صَاحِبُهُ فَأَخَذَهُ وَإِنْ كَانَتِ اللَّقْطَةُ دُونَ دِرْهَمٍ فَهِيَ لَكَ فَلَا تُعْرِفُهَا فَإِنْ وَجَدْتَ فِي الْحَرَمِ دِينَارًا مُطْلَسًا - فَهُوَ لَكَ لَا تُعْرِفُهُ وَإِنْ وَجَدْتَ طَعَامًا فِي مَفَازَةٍ فَقَوِّمَهُ عَلَى نَفْسِكَ لِصَاحِبِهِ ثُمَّ كُلْهُ فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهُ فَرَدَّ عَلَيْهِ الْقِيَمَةَ فَإِنْ وَجَدْتَ لُقْطَةً فِي دَارٍ وَكَانَتْ عَامِرَةً فَهِيَ لِأَهْلِهَا وَإِنْ كَانَتْ خَرَابًا فَهِيَ لِمَنْ وَجَدَهَا» هَمَان، ج 25، صص 443 و 444، ح [32314]9.

[6]. «وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَسَهْلٍ جَمِيعًا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَرْهَنُ الرَّهْنَ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَهُوَ يُسَاوِي ثَلَاثِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَيَهْلِكُ أَوْ عَلَى الرَّجُلِ أَنْ يَرُدَّ عَلَى صَاحِبِهِ مِائَتِي دِرْهَمٍ قَالَ نَعَمْ لِأَنَّهُ أَخَذَ رَهْنًا فِيهِ فَضْلٌ وَضَيِّعَهُ قُلْتُ فَهَلْكَ نِصْفُ الرَّهْنِ قَالَ حِسَابَ ذَلِكَ قُلْتُ فَيَتَرَادَّانِ الْفَضْلُ قَالَ نَعَمْ. وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى قَوْلِهِ حِسَابَ ذَلِكَ وَكَذَا الَّذِي قَبْلَهُ وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فَيَهْلِكُ» هَمَان، ج 18، ص 391، ح [23910]2.